

خیلی دور خیلی نزدیک

۱ سال ۱۳۶۹ پس از قبولی با رتبه اول در آزمون اعزام به خارج از کشور و دو سال دوندگی، عاقبت برای ادامه تحصیل به استرالیا رفتم. از همان آغاز سفر، اضطراب مرا فرا گرفته بود و تفاوت فرهنگ نگرانم می کرد. در هفته اول ورودم به دلیل تفاوت‌های طبیعی و انسانی دچار فاصله روانی و مادی از محیط شده بودم. موقعی که راه می‌رفتم، احساس می‌کردم روی زمین نیستم و در خلأ راه می‌روم. تفاوت‌های فرهنگی به تدریج مرا دچار چیزی کرده بود که در اصطلاح به آن «شوک فرهنگی» گفته می‌شود. با توجه به اینکه ارتباطات من بیشتر با دوستان ایرانی بود، این تفاوت‌ها هر روز پررنگ می‌شدند. در هفت ماه اول دائم منتظر بودم نامه‌ای از ایران بیاید آن را ده‌ها بار بخوانم. کم‌کم برای همه چیز ایران دلم تنگ شده بود. دلم می‌خواست صدای مادرم و برادران و خواهرانم را بشنوم. پس، طاقت نیاوردم و با خانواده برای تعطیلات به ایران آمدم. از اینکه به کشورم برگشته بودم بسیار خوشحال بودم. در بازگشت به استرالیا، شهر خود را تغییر دادم و به سیدنی رفتم. فضای بزرگ شهر و تفاوت‌های بیشتر آن با شهر قبلی مرا دچار احساس غم کرده بود. کم‌کم داشتم دچار غم غربت می‌شدم. این بیماری عاقبت گریبانم را گرفت و مرا دچار قصه غم‌انگیزی کرد که علت اصلی آن دوری از ایران و فراق خانواده بود.

۲ سال ۱۳۹۵: چند سالی است که به‌عنوان استاد مهمان در مالزی تدریس می‌کنم ولی انگار اینجا هیچ فرقی با ایران ندارد. اطلاعاتم درباره ایران از همه دوستانم در ایران بیشتر است. جمع دوستانم بسیار پابرجاست و اصلاً مانند گذشته احساس دوری از وطن ندارم. در چند گروه از شبکه‌های اجتماعی عضو هستم؛ از جمله یک گروه خانوادگی. بنابراین، از مادرم و همه اعضای خانواده باخبرم. اگر نه هر روز، ولی یک روز در میان به مدد شبکه‌های اجتماعی با مادرم در تماس هستم. برای او تبلتی خریده‌ام و مادرم هر موقع بخواهد با من تماس می‌گیرد. شبکه‌ای از معلمان نیز مجموعه‌ای دیگر است که مرا با معلمان ایرانی مرتبط می‌کند و از آن‌ها بسیار یاد می‌گیرم؛ از کتابداری که در یکی از روستاهای کهنوج کتابخانه‌ای را اداره می‌کند. از دانشجویی که در استرالیا درس می‌خواند و ما را با کارهای جدید در مدارس آشنا می‌کند. از مدیر عزیزی که در بسطام شاهرود مدرسه‌ای را اداره می‌کند و سرشار از انرژی است. از معلمی که در نقطه مرزی ایران و ترکمنستان تدریس می‌کند و با شور و شوقش به من انرژی می‌دهد. نشریه‌ای علمی پژوهشی را از طریق شبکه اجتماعی اداره می‌کنم. با مدیر داخلی این نشریه از طریق شبکه اجتماعی بسیار صحبت می‌کنیم و مطمئنم اگر در ایران بودم فرصت این تماس گسترده با او را نداشتم. یک‌بار بیشتر همدیگر را ندیده‌ایم اما انگار سال‌هاست با هم کار می‌کنیم. غم غربت همچون گذشته به سراغم نیامده است و احساس حضور در جمع را دارم. شبکه‌ای آموزشی درست

کرده‌ام که دانشجویانی که با من پایان‌نامه دارند، از طریق آن راهنمایی می‌شوند. گاه نیز از اسکایپ برای گفت‌وگو استفاده می‌کنیم. تا به حال از طریق اسکایپ در چندین جلسه دفاعیه به‌عنوان داور یا استاد مشاور شرکت کرده‌ام. به جلسات مهمی هم دعوت شده‌ام و مدت طولانی در جلسه بحث کرده‌ایم. فضای ارتباطی من به‌شدت گسترده شده است. ارتباطم با فرزندانم که از ما جدا شده‌اند و به سرزندگی خود رفته‌اند، بسیار زیاد است؛ گویی در کنار ما هستند. اگر از من پرسید تجربه زیست‌هات درباره شبکه‌های اجتماعی چیست، می‌گویم تداوم پیوند با هم‌وطنانم، ادامه خدمت به سرزمینم، آشنایی با آدم‌های تازه و ایده‌های نو، دسترسی به اطلاعات نو در قلمرو کاری خودم، و صمیمیت بیشتر با اعضای خانواده. البته شاید در کنار آن بتوان پارهای ضعف‌ها را هم ذکر کرد؛ مانند اعتماد به شبکه‌های اجتماعی که وقت و بی‌وقت ما را گرفتار خود می‌کند. برای حل این مسئله هم تدبیرهایی می‌توان اندیشید که در جای خودش باید درباره آن بحث شود. البته شاید دوستان دیگر تجربه زیسته‌شان با من متفاوت باشد. برای همین، در یکی از شبکه‌های اجتماعی که عضو هستم، از اعضای دیگر پرسیدم تجربه زیسته شما در شبکه اجتماعی و گروهی که عضو آن هستید چیست. برخی گفته‌اند که حسن بزرگ شبکه‌های اجتماعی این است که مثل کلاس واقعی مسائل آموزشی در آن‌ها جریان دارد. در هر بحثی، افرادی به فراخور وارد می‌شوند و بحث را پیش می‌برند و عده‌ای که فکر می‌کنند در آن زمینه نظر ندارند، نظاره‌گر می‌شوند و بهره می‌برند. حتی برخی از دوستان ارزش‌گذاری بالایی درباره شبکه اجتماعی کرده و گفته‌اند: «به تعبیر من [شبکه اجتماعی ما] دانشکده و به تعبیر آقای... بیش از دانشکده و در حد دانشگاه است» یا «به نظر من فرصت یادگیری در این گروه به دلیل تنوع تخصص‌های افراد و تجربه‌های زیسته اعضا بیش از سایر گروه‌هاست. به عبارتی، این گروه برای من محل مطرح کردن مسائل و گره‌های ذهنی افراد است و طی فرایند گفت‌وگو گاهی گره‌ها به زیبایی باز می‌شوند و گاهی می‌بینم گره‌های دیگری اضافه می‌شوند و این به معنی توجه دادن به طراح سؤال است که مسئله را از زوایای دیگر هم باید دید.»

به نظر پاره‌ای اعضای این شبکه اجتماعی، گروه به‌گونه‌ای است که افراد نظر خود را می‌نویسند و کمتر از جاهای دیگر نقل قول و کپی پیست می‌کنند. لازمه این کار احتمالاً باید این باشد که افراد در گروه مباحث را بخوانند و درباره آن‌ها فکر و اظهار نظر کنند. به نظر یکی از اعضای گروه، «این گروه از نوع قرابت فکری است، بدون کپی پیست‌های شدید تمام گروه‌ها! گروهی دغدغه‌مند، و هر کدامشان به کاری در حوزه آموزش و تربیت مشغول.»

به نظر می‌رسد اگر پژوهشی درباره شبکه‌های اجتماعی در ایران با توجه به تنوع آن‌ها انجام شود، می‌توان از این فرصت گردهمایی به‌نحوی بهتر استفاده کرد. این کاری است که در بسیاری از کشورهای پیشرفته - به موازات ورود فناوری‌های جدید - انجام شده است و می‌شود. این پژوهش‌ها می‌تواند به ما چگونگی تحول شبکه‌های اجتماعی، میزان و چگونگی تأثیرپذیری اعضای شبکه‌های اجتماعی از این شبکه‌ها، کارکردهای مختلف شبکه‌های اجتماعی و دغدغه‌های دیگر را نشان دهد و به این ترتیب، می‌توانیم از این فرصت پیش‌آمده، به‌خصوص در جامعه معلمان و دست‌اندرکاران آموزش و پرورش کشور، بهتر بهره بگیریم. در این شماره نشریه به بعضی از این مباحث پرداخته‌ایم.